

## بازتاب اسطوره‌ها در شکل‌گیری هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان؛ از شاهنامه تا عصر معاصر

مهرداد غفاری نیا<sup>۱</sup>، فرحناز حسینی پناه<sup>۲</sup>، مسعود خردمندپور<sup>۳</sup>، فرزانه یوسف قنبری<sup>۴</sup>

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران

۲. استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، دزفول، ایران

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران

\* ایمیل نویسنده مسئول: 4510275961@iau.ir

### چکیده

پژوهش حاضر، با هدف بررسی جامع تأثیر اسطوره‌ها بر هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان، تلاش می‌کند جایگاه این روایت‌های بنیادین را از منظر تاریخی، نظری و کارکردشناسانه تحلیل کند. اسطوره، به مثابه یکی از کهن‌ترین ابزارهای معنابخش جامعه بشری، نه تنها چارچوب‌های بنیادین هویت فردی و ملی را می‌سازد بلکه در کشاکش سنت و مدرنیته بستری برای مقاومت فرهنگی و بازآفرینی معنا فراهم می‌آورد. این مقاله با اتکا به متون کلاسیک ادبی (مانند شاهنامه) و مطالعات معاصر علوم اجتماعی، نشان می‌دهد که چگونه اسطوره‌های ایرانی، به ویژه اسطوره‌های پهلوانی، نقشی محوری در شکل‌دهی باورها، ارزش‌ها و الگوهای اجتماعی ایرانیان داشته‌اند. در کنار تحلیل کارکردهای اسطوره در ادبیات و فرهنگ عامه، به چالش‌های تفسیر اسطوره در بستر تحولات مدرن، بازخوانی معاصر و کارکردهای هویتی و جنسیتی آن پرداخته می‌شود. مقاله با تأکید بر ظرفیت پویای اسطوره‌ها در مواجهه با مسائل روز، نتیجه می‌گیرد که اسطوره همچنان سرمایه‌ای گفتمانی برای بازتعریف هویت و انسجام اجتماعی ایران معاصر محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌گان: اسطوره، هویت فرهنگی، ادبیات ایران، جنسیت، فرهنگ عامه، بازخوانی معاصر، ناخودآگاه جمعی



شبهه استناددهی: غفاری نیا، مهرداد، حسینی پناه، فرحناز، خردمندپور، مسعود، و یوسف قنبری، فرزانه. (۱۴۰۵). بازتاب اسطوره‌ها در شکل‌گیری هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان؛ از شاهنامه تا عصر معاصر. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۲)، ۱۷-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۳ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱ تیر ۱۴۰۵

## The Treasury of Persian Language and Literature

### **The Reflection of Myths in the Formation of Iranian Cultural and Social Identity: From the Shahnameh to the Contemporary Era**

Mahrdad Qafarinia<sup>1</sup>, Farahnaz Hoseinipناه<sup>2\*</sup>, Masoud Kheradmandpour<sup>3</sup>, Farzaneh Yusefghanbari<sup>3</sup>

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Dez.C., Islamic Azad University, Dezful, Iran

2. Professor Teacher, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Dezful, Iran

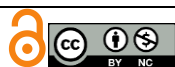
3. Department of Persian Language and Literature, Dez.C., Islamic Azad University, Dezful, Iran

\*Corresponding Author's Email: 4510275961@iau.ir

#### **Abstract**

The present study aims to provide a comprehensive examination of the impact of myths on the cultural and social identity of Iranians, seeking to analyze the position of these foundational narratives from historical, theoretical, and functional perspectives. Myth, as one of the oldest meaning-making instruments of human society, not only constructs the fundamental frameworks of individual and national identity but also, in the tension between tradition and modernity, offers a platform for cultural resistance and the reconstruction of meaning. Drawing on classical literary texts (such as the Shahnameh) and contemporary studies in the social sciences, this article demonstrates how Iranian myths, particularly heroic myths, have played a central role in shaping the beliefs, values, and social patterns of Iranians. In addition to analyzing the functions of myth in literature and folklore, the study addresses the challenges of interpreting myth within the context of modern transformations, its contemporary reinterpretation, and its identity-related and gender-related functions. Emphasizing the dynamic capacity of myths in responding to contemporary issues, the article concludes that myth continues to constitute a discursive resource for redefining identity and fostering social cohesion in contemporary Iran.

**Keywords:** *Myth, Cultural Identity, Iranian Literature, Gender, Folklore, Contemporary Reinterpretation, Collective Unconscious*



**How to cite:** Qafarinia, M., Hoseinipناه, F., Kheradmandpour, M., & Yusefghanbari, F. (2026). The Reflection of Myths in the Formation of Iranian Cultural and Social Identity: From the Shahnameh to the Contemporary Era. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(2), 1-17.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 December 2025

Revise Date: 23 April 2026

Accept Date: 30 April 2026

Publish Date: 22 June 2026

واقعیت تاریخی صرف، امکان تفسیر پدیده‌های امروزی را نیز به جامعه ایرانی می‌بخشد.

اسطوره در ایران، حامل معنای دوگانه بقا و تغییر است؛ هم زمینه‌ساز پیوستگی تاریخی و هویتی به شمار می‌آید و هم بستری برای بازخوانی انتقادی سنت، تأمل بر مضامین قدرت و حتی رهایی‌بخشی فراهم می‌سازد (3). به بیان دیگر، اسطوره در بطن فرهنگ ایرانی، هم عامل تحکیم نظم اجتماعی است، نظیر اسطوره‌های تأسیس، تولد و انتخاب قهرمانان و پادشاهان مشروع، و هم محل گفتمان‌های بحران، انقلاب و افسون‌زدایی از قدرت به حساب می‌آید (4).

جنبه دوم اهمیت اسطوره، نقش آن در انتقال ارزش‌ها و کدگذاری هنجارهاست؛ به عبارت دیگر، اسطوره با ترسیم الگوها، اعم از پهلوان، زن دانا، پادشاه دادگر یا هیولای ضحاک‌وار، ارزش‌های مطلوب و نامطلوب را برای جامعه تبیین می‌کند. این ارزش‌ها اغلب از خلال تقابل‌ها بازنمایی می‌شوند: خیر و شر، وفاداری و خیانت، پاکی و فساد، امید و یأس. نمادهای اسطوره‌ای نظیر رستم، سیاوش، آرش و سیمرغ، هر یک نقشی کارکردی در فهم و بازتولید این تقابل‌ها و ارزش‌ها دارند و نسل‌های پیاپی بر مبنای آن برای حل مسئله‌های فردی و اجتماعی الهام می‌گیرند (5).

به‌ویژه در فضای سیاسی و اجتماعی ایران، اسطوره‌ها در بزنگاه‌های تاریخی، مانند حمله بیگانگان، انقلاب‌ها و بحران‌های مشروعیت، همواره به بازسازی معنوی جامعه و تولید امید جمعی کمک کرده‌اند. روایت‌هایی چون فریدون و ضحاک در شاهنامه، تنها نمودار داستان شخصیت‌ها نیستند، بلکه فرموله‌کننده منطق مقاومت در برابر ظلم یا پاسخ به تهدید موجودیت‌اند (6). به تعبیر میرچا الیاده، اسطوره نوعی «الگوآفرینی و الگوپیروی» است؛ جامعه در بحران، با رجعت به اسطوره یا تکرار آیین اسطوره‌ای، نظیر نوروز یا سوگواری برای سیاوش، به بازتولید امید، پایداری و پیوستگی می‌رسد (1).

اسطوره‌ها، ریشه‌دارترین روایت‌های انسانی، از دیرباز ابزار معنابخشی به زندگی، تبیین رازهای جهان و انتقال ارزش‌های بنیادین جوامع بوده‌اند. هیچ تمدنی بدون اسطوره قابل تصور نیست و هیچ هویتی بدون پشتوانه روایی اسطوره‌ای استمرار نمی‌یابد. اسطوره‌ها در ایران، علاوه بر روایت کیهان‌شناسی و پیدایش انسان، گفتمان‌هایی پیچیده درباره قدرت، جنسیت، هنجار اجتماعی و حتی بازسازی تاریخی را شکل داده‌اند (1). در این مقاله، اسطوره نه صرفاً به‌عنوان «افسانه» یا طرحی برای سرگرمی، بلکه همچون بنیانی معرفتی و کارکردی برای صیانت و بازسازی هویت ایرانیان بررسی می‌شود. روش کار بر ترکیبی از تحلیل متون ادبی، شواهد فرهنگ عامه و مطالعه منابع معاصر جامعه‌شناسی و اسطوره‌شناسی استوار است.

اسطوره‌ها در فرهنگ و تمدن ایرانی نه تنها ریشه‌دارترین روایت‌های تاریخی، آیینی و ادبی هستند، بلکه شالوده‌ای هویتی، ذهنی و معنایی را می‌سازند که بر اساس آن رابطه فرد با خویشتن، گروه، جامعه و حتی جهان خارج بازتعریف می‌شود. بررسی تاریخی و بین‌رشته‌ای اسطوره‌های ایرانی نشان می‌دهد که این روایت‌ها فراتر از مجموعه‌ای از داستان‌های قدیمی یا افسانه‌های سرگرم‌کننده، بستری کارکردی برای انتقال ارزش‌ها، مواجهه با بحران، ساماندهی نظم اجتماعی و حتی نقد قدرت و وضعیت موجود فراهم آورده‌اند (1, 2).

در تاریخ ایران، اسطوره‌ها جایگاه منحصربه‌فردی دارند؛ این فرهنگ از لایه‌های گوناگون قومی، زبانی، جغرافیایی و دینی تشکیل شده و اسطوره‌ها به‌عنوان عاملی وحدت‌بخش، به بازتولید پیوسته حس مشترک از «ایرانی بودن»، فراسوی تفاوت‌های قومی یا فرقه‌ای پرداخته‌اند (2). برای فهم چنین کارکردی، لازم است اسطوره را همچون «روایت بنیادین» تلقی کنیم؛ روایتی که فراسوی

نکته بسیار مهم دیگر، قابلیت همسازی و بازتفسیر اسطوره‌هاست؛ اسطوره تنها در گذشته نمی‌ماند، بلکه با شرایط هر عصر به شکل نو بازآفرینی می‌شود و پاسخگوی مسائل جدیدی می‌گردد. برای مثال، اسطوره‌های زنانه همچون تهمینه، سودابه و فرنگیس تا دهه‌های اخیر کمتر به صورت عاملیت‌محور یا انتقادی بازخوانی می‌شدند، اما امروز در پژوهش‌های زنان و رویکردهای جنسیت‌محور، این روایت‌ها به سرمایه نقد و بازتعریف جایگاه زن در تاریخ فرهنگی ایران تبدیل شده‌اند (7، 8).

نقش اسطوره در مدیریت و تبیین بحران‌های هویتی و اجتماعی نیز بسیار برجسته است. در دوره‌هایی که جامعه مستعد ازهم‌گسیختگی هویتی یا دچار تهاجم فرهنگی بوده، اسطوره‌ها با زبان نمادین خود، منبع حفظ حافظه جمعی، عزت نفس ملی و حتی ابزار مقابله با اضطراب و بی‌سمتی فردی و جمعی بوده‌اند (4، 9). به‌ویژه در ادبیات مقاومت، هنرهای تصویری و آیین‌های جمعی، تکرار نمادهای اسطوره‌ای امکان تبدیل رنج به معنا و بحران به امید را فراهم کرده است؛ خاصه جایی که سایر منابع مشروعیت و انسجام، مانند دولت، دین و اقتصاد، ناکارآمد بوده‌اند (10).

در این میان، اسطوره به‌عنوان زبانی فراتر از واژه‌ها، پلی می‌شود بین حوزه ناخودآگاه فردی و جمعی؛ آنجا که خیال، ترس، رؤیا و میل اجتماعی به هم می‌آمیزند. تحلیل روانکاوانه اسطوره در ایران، بر پایه آراء یونگ و فروید، نشان داده است که اسطوره‌های بنیادین ایرانی حامل کهن‌الگوهایی‌اند که حتی در زیست روزمره، کابوس، آرمان و رفتار جمعی ایرانیان دخالت دارند (3). این حضور ناخودآگاه، اسطوره را به زبان مشترک «درد و امید» و «دوام و گسست» بدل می‌کند.

در سطح آیینی و فرهنگ عامه نیز اسطوره‌ها تعیین‌کننده اصلی مناسک روزمره، سوگواری، شادمانی جمعی و حتی سنت‌های تربیتی‌اند. پژوهش‌های مردم‌نگاری نشان داده که در بسیاری از

مناطق ایران، بازآفرینی داستان‌هایی همچون آرش، رستم و سیمرغ در آیین‌های محلی، بازی‌های کودکان یا ضرب‌المثل‌ها، فضایی برای آموزش ارزش‌ها و ایجاد پیوند میان نسل‌هاست (2، 11). این کارکرد انتقالی و گفتمانی اسطوره، همواره جامعه را در برابر زوال فرهنگی یا گسست هویتی تا حدود زیادی مصون نگه داشته است. از جنبه انسان‌شناختی و اجتماعی، اسطوره‌های ایرانی در به وجود آمدن یا تثبیت نهادهای اجتماعی، شکل‌گیری روایت‌های مشروعیت‌بخش، تکوین نظم دینی - اخلاقی و حتی تولید سرمایه نمادین برای رشد جنبش‌های نو، مانند ملی‌گرایی، نقد قدرت و زنانه‌نویسی، اهمیت زیادی دارند (3، 4، 9). بی‌جهت نیست که بسیاری از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی معاصر نیز برای تولید گفتمان جدید، بازتولید و بازخوانی اسطوره‌های بنیادین را در دستور کار قرار می‌دهند؛ چراکه اسطوره، برخلاف دین یا قانون، کمتر مناقشه‌آمیز و مقاوم‌تر به نظر می‌رسد.

در جمع‌بندی، اهمیت اسطوره‌ها در تمدن ایرانی را باید در سه حوزه عمده جست‌وجو کرد:

۱. ایجاد و تثبیت هویت فردی و جمعی: اسطوره‌ها با ایجاد کهن‌الگوهای شخصیتی، معنابخشی به رنج و امید و تعیین ارزش‌های مطلوب، نقشی تعیین‌کننده در هویت ایرانیان دارند.
  ۲. واسطه بین سنت و تحول: اسطوره، مرجعی دائمی برای بازخوانی سنت، بازسازی معنا و حتی نقد نظم موجود است.
  ۳. ابزار فرهنگی برای مقابله با بحران: اسطوره‌ها همواره به‌عنوان منبع انسجام، تداوم فرهنگی و سرمایه همبستگی، امکان پایش هویت و عبور از بحران‌های جمعی را فراهم آورده‌اند.
- در نهایت، می‌توان گفت اسطوره‌ها در تمدن ایرانی ابزار کلیدی تفسیر واقعیت، تولید امید و بازتعریف مداوم هویت در کشاکش سنت و مدرنیته بوده‌اند و این کارکرد همچنان، حتی در عصر رسانه و جهان‌روایی مجدد، پویایی و اهمیت خود را حفظ کرده است.

## مبانی نظری اسطوره‌شناسی

### تعریف اسطوره و تمایز آن از افسانه

اسطوره، برخلاف روایت تاریخی یا قصه عامیانه، برساخته‌ای است آمیزه‌ای از تجربه عاطفی، حافظه جمعی و نیاز به رمزگذاری معنایی در مواجهه با جهان. می‌توان اسطوره را زبان ناخودآگاه جمعی دانست؛ زبانی مبتنی بر نماد، کهن‌الگو و ساخت روایی تکرارشونده (3). از دید فروید، اسطوره‌ها بازتاب آرزوها و بحران‌های روان جمعی‌اند؛ در حالی که کمپبل، اسطوره را سفر ابدی قهرمان میان بحران و نجات می‌داند (3). کارکرد نظری اسطوره‌ها در ایران، بر سه محور اصلی استوار است: تثبیت سنت و هنجار، بازآفرینی امید و انسجام اجتماعی، و زمینه‌سازی نقد و بازنگری در بزنگاه‌های تاریخی. برخلاف برخی فرهنگ‌ها، اسطوره در ایران همواره پیوندی عمیق با الگوهای دینی، آیینی و هویت جمعی داشته است (5).

### تفاوت اسطوره و افسانه

مرزبندی میان اسطوره و قصه عامیانه اهمیت دارد: اسطوره همواره واجد بُعد نمادین و جمعی است؛ شخصیت‌های آن نقش اسطوره‌ای پیدا می‌کنند و کارکردی فراتر از سرگرمی دارند. در مقابل، نحوه تداوم افسانه و قصه عامیانه بیشتر به صورت بومی، محلی و بعضاً متأثر از شرایط متغیر روزمره است (1). با این حال، در فرهنگ ایرانی این دو حوزه طی نسل‌ها با هم آمیخته و بسیاری از بن‌مایه‌ها میان آن‌ها مشترک شده‌اند.

مفهوم اسطوره و چیستی آن: رویکردهای کلاسیک و مدرن اسطوره، به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم علوم انسانی و مطالعات فرهنگ، همواره در مرکز مناقشات نظری قرار داشته است. در نخستین تعریف‌ها، اسطوره‌ها روایاتی درباره خاستگاه جهان، انسان، پدیده‌های طبیعی یا ارزش‌های بنیادین جوامع انسانی بودند که با زبان نمادین و روایت اسطوره‌ای به بیان امور واقع و فراتر از واقع می‌پرداختند (1). اما در دوران جدید، اسطوره نه فقط

به‌مزنله داستان‌هایی متعلق به دوران پیشاعلمی، بلکه همچون ساختارهای ذهنی، سازوکارهای اجتماعی و الگوهای تفسیر واقعیت مورد بحث قرار گرفته است (1, 4).

عامل پیچیدگی اسطوره در مقام نظری، چندلایه بودن آن است: اسطوره هم می‌تواند روایتی مذهبی تلقی شود، همچون خاستگاه آفرینش در اساطیر ایران، هم نظامی از نشانه‌ها و معناها در زبان و فرهنگ (4)، و هم روشی برای واگذاری ارزش‌ها و بازتاب ناخودآگاه جمعی (3). بر این اساس، تعریف اسطوره همواره در مرز میان علم و هنر، دین و ادبیات، فلسفه و سیاست حرکت می‌کند و بستگی به چشم‌انداز نظری پژوهشگر دارد (1).

میرچا الیاده، یکی از اسطوره‌شناسان پرنفوذ معاصر، اسطوره را «روایتی مقدس» معرفی می‌کند که از کردارها و رخداد‌های واقعی، نمونه‌وار و خارج از زمان عادی حکایت دارد. به باور او، اسطوره راهی برای تفسیر معنا و پیوند دادن فرد و جامعه به ریشه‌های وجودی‌شان است؛ در نتیجه اسطوره نه‌تنها بیانگر جهان‌بینی کهن، بلکه در هر دوره قابلیت بازتفسیر و بازآفرینی دارد (1, 3).

از منظر ساختگرایان اجتماعی مانند کلود لوی - استروس، اسطوره‌ها محصول الگوهای ذهنی و ساختارهای زبانی‌اند که نظام فکری و دسته‌بندی‌های فرهنگی هر جامعه را سازمان‌دهی می‌کنند. اسطوره در نگاه او نه صرفاً داستانی درباره خدایان و قهرمانان، بلکه «زبان دوم» جامعه برای بیان مسائل بنیادین هستی و تهدیدها و امیدهای جمعی است (1).

در ادامه توسعه این سنت نظری، رولان بارت اسطوره را فراتر از یک روایت تاریخی یا مذهبی، به‌عنوان سازوکاری ایدئولوژیک و رسانه‌ای معرفی می‌کند؛ یعنی سیستمی از نشانه‌ها که به‌واسطه تکرار در ادبیات، هنر، رسانه و حتی سیاست، باورها و ارزش‌های خاص را بدیهی و طبیعی جلوه می‌دهد (4). این مفهوم از اسطوره، امکان نقد و رمزگشایی مناسبات قدرت و سلطه را از خلال ساختار روایی و نشانه‌شناسانه آن فراهم می‌کند و به‌ویژه در خوانش‌های

معاصر، مانند خوانش‌های پست‌مدرن، فمینیستی و پساجمعی، جایگاه خاصی یافته است.

### تمایز اسطوره و افسانه: بررسی مفهومی و کارکردی

در زبان فارسی و مطالعات تطبیقی، اسطوره، افسانه، حماسه و قصه اغلب با هم دچار خلط می‌شوند؛ اما از منظر علوم اسطوره‌شناسی و انسان‌شناسی، مرزبندی این مفاهیم ضروری است (1).

اسطوره روایت آفرینش، پیدایش ایزدان، قهرمانان یا سلسله‌های مقدس و «رخداد‌های واقع در آغاز زمان» است که شکل‌دهنده نظم کیهانی و نظام هنجاری جامعه‌اند و اغلب به‌عنوان سخن یزدان یا روایت مقدس تلقی می‌شوند (1). اسطوره بیانگر بنیاد و الگوی تکرارپذیر تجربه‌های انسانی همچون مرگ، تولد، رنج، نجات و فاجعه است (3).

افسانه غالباً درباره شخصیت‌های نیمه‌تاریخی، رویدادهای خاص و مکان‌های مشخص بیان می‌شود و رابطه‌ای نزدیک‌تر با تاریخ و جامعه واقعی دارد (1). افسانه، هرچند گاه با عناصر خارق‌العاده همراه است، اما ریشه در نیاز به نقل روایت‌های ماندگار و معنا دادن به امر اجتماعی دارد، مانند افسانه آرش یا افسانه شهر سوخته در ایران.

در تمایز با این دو، داستان‌های عامیانه یا قصه‌ها عموماً نگرشی سرگرم‌کننده و آموزشی دارند و فاقد قداست یا کارکرد بنیادین اسطوره‌اند؛ هرچند گاه اشتراکی در عناصر نمادین یا ساختار روایتی میان آن‌ها و اسطوره/افسانه دیده می‌شود (1).

مترادف‌انگاری اسطوره و افسانه در ادبیات کلاسیک و عامیانه ایرانی و نیز در مطالعات ادبی معاصر، گاه باعث ابهام مفهومی شده است. برای نمونه، در فرهنگ عمید اغلب واژگان «اسطوره» و «افسانه» هم‌معنا آمده‌اند، اما از منظر کارکردی و ساختاری، مرز آشکاری میان آن‌ها وجود دارد (5). اسطوره اغلب بستر معنابخش به امر قدسی و جهانی است، در حالی که افسانه بیشتر حول رویدادی مشخص، فردی و محلی می‌گردد (1).

اسطوره، افسانه و روایت‌های جمعی: دیدگاه روانکاوی و انسان‌شناسی

در تحلیل‌های یونگ و یونگیان، اسطوره‌ها حامل کهن‌الگوهایی‌اند که از ضمیر ناخودآگاه جمعی برمی‌خیزند. به باور یونگ، اسطوره نه صرفاً روایت یا رویداد تاریخی، بلکه صورت‌بندی روانی و ذهنی تجربه بشر در مواجهه با وضعیت اگزیستانسیال است (3). اسطوره‌های رستم، سیاوش یا سیمرغ در ادبیات فارسی، نوعی الگو برای مواجهه با بحران، مرگ و تولد دوباره، یا آزمون و رهایی خلق می‌کنند. افسانه‌ها در این رویکرد، در سطح اجتماعی‌تر و عینی‌تر با تلقی اسطوره در هم تنیده، اما ساده‌تر باقی می‌مانند.

انسان‌شناسان معاصر، از جمله ویکتور ترنر و کلیفورد گیرتز، اسطوره و افسانه را همچون استراتژی‌های فرهنگی برای مدیریت بحران، سازوکار بازتولید هویت و نظام نمادین ارزش‌های اجتماعی می‌دانند (1، 11). بدین معنا، اسطوره‌ها با تکرار در آیین‌ها و زبان جمعی، پیوسته بازآفرینی و بازتفسیر می‌شوند؛ آن‌گونه که نوروز یا شب یلدا همواره شبکه‌ای از باورهای اسطوره‌ای و افسانه‌ای را بازتاب می‌دهند (12).

### اسطوره و قدرت: دیدگاه ایدئولوژیک و پسااستعماری

نظریه‌های ایدئولوژیک معاصر، به‌ویژه پس از بارت و فوکو، اسطوره را نه فقط بازتاب ارزش‌ها و معانی جمعی، بلکه به‌عنوان ابزاری برای ساخت/بازتولید قدرت و انقیاد فرهنگ می‌بینند. اسطوره در زبان ایدئولوژیک، به شیوه‌ای از بیان بدل می‌شود که مناسبات سلطه، نابرابری جنسیتی، مشروعیت سیاسی یا مرزگذاری قومی را طبیعی جلوه می‌دهد (4، 13).

در سنت مطالعات پسااستعماری، اسطوره نه فقط ابزار مشروعیت‌بخشی خرد و کلان برای ساختن «خود» و «دیگری» است، بلکه واسطه‌ای برای کنترل نمادین یا حتی مقاومت فرهنگی محسوب می‌شود (13). بی‌شک، بازخوانی اسطوره‌هایی چون ضحاک/کاوه/جمشید یا اسطوره‌های زنانه در دوره معاصر، خود به

بستری برای نقد مناسبات قدرت، ملیت، جنسیت و حتی هویت پسایرانی تبدیل شده است (7, 8).

#### اسطوره و جنسیت: خوانش‌های فمینیستی و جنسیت‌محور

مطالعه اسطوره از منظر جنسیت از دهه ۱۹۶۰ به بعد تحولی عمیق یافته است. اسطوره دیگر فقط روایت قدرت مردانه، یعنی مرد قهرمان، پادشاه ناجی و خدای مذکر، نیست، بلکه سرکوب یا حاشیه‌راندگی زنان، اقلیت‌ها و «دیگران» در آن موضوع نقد قرار می‌گیرد (13, 14).

مطالعات فمینیستی و کویر، اسطوره‌های ایرانی را محل کشاکش قدرت و جنسیت می‌بیند: زن در قالب تهمینه یا سودابه، نه فقط نقش مفعول یا اغواگر، بلکه گاه بازیگر معنادار و کنشگر سنت‌شکن تاریخی است (7, 8). تفسیر فمینیستی از اسطوره، بر بازتولید نظم پدرسالارانه یا هتروپاتریارکال و گاهی ظرفیت مقاومت و رهایی زنانه در فرهنگ تأکید می‌کند (14). این رویکرد تلاش دارد تا اسطوره‌های کلاسیک، چه اسطوره زن بی‌سکوت، مانند فرنگیس، چه نمادهای ستم‌دیده، مانند سیاوش و رودابه، را بازخوانی و معناگذاری مجدد کند تا ظرفیت‌های ناخودآگاه زنانه به متن اجتماعی بازگردد (7, 8).

#### اسطوره‌شناسی تطبیقی: الگوهای جهانی و محلی

اسطوره‌شناسی تطبیقی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های علوم انسانی است که به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های اسطوره‌ها در فرهنگ‌های مختلف می‌پردازد. مکس مولر، جیمز فریزر و یوزف کمپبل از بنیان‌گذاران این سنت‌اند که با جست‌وجوی ساختارهای مشترک اسطوره‌ای، مانند سفر قهرمان، اسطوره طوفان و بهشت گمشده، پیوستگی فرهنگ‌ها و ذهنیت جهانی بشر را برجسته کرده‌اند (3). در ایران، اسطوره‌هایی چون کیومرث، سیمرغ، رستم و آرش در پیوند با اسطوره‌های هندی، یونانی یا سامی بررسی شده‌اند (2).

اما اسطوره‌شناسی تطبیقی مدرن، ضمن تأکید بر نقش متن، زمینه فرهنگی - تاریخی و سیاست‌های قدرت، نسبت به یکسان‌انگاری یا اروپامحوری حاکم بر سنت‌های قدیمی‌تر رویکردی انتقادی اتخاذ می‌کند (1, 13). اسطوره‌ها اکنون بیش از آن‌که بیانگر «نژاد» یا «سرشت جاودانه» باشند، به‌مثابه امری تاریخی و متکثر در بستر بومی، جنسیتی و طبقاتی بازشناخته می‌شوند (13).

#### گونه‌شناسی اسطوره‌ها: اسطوره‌های آفرینش، حماسی، بحران، زنانه و بازگشت

در ادبیات نظری، اسطوره‌ها بر حسب مضمون، کارکرد و ساختار روایتی به گونه‌های مختلف تقسیم می‌شوند:

۱. اسطوره‌های آفرینش: روایت شکل‌گیری جهان، انسان، مرگ و حیات در نزد خدایان/نیروها، مانند اسطوره کیومرث/مشیه و مشیانه در ایران.

۲. اسطوره‌های قهرمانی و حماسی: اسطوره‌هایی که سفر، رنج و ایثار یک قهرمان بنیادین را بازگو می‌کنند، مانند رستم و سهراب، آرش کمانگیر.

۳. اسطوره‌های بحران و ویرانی: روایت‌هایی درباره نابودی، پایان یا بحران هستی، مانند روایت ضحاک و دیوها.

۴. اسطوره‌های زنانه: روایت‌های غالباً پنهان یا حاشیه‌ای درباره ایزدبانوان، زنان دانا یا زنانی که بنیان‌گذار تمدن‌اند، مانند آناهیتا، تهمینه و فرنگیس (8).

۵. اسطوره‌های بازگشت: روایت بازآفرینی زندگی، امید و بازگشت قهرمان پس از ویرانی، همچون اسطوره سیمرغ و زال، یا سیاوش در فرهنگ عامه.

این دسته‌بندی‌ها تنها حدود تقریبی‌اند و اغلب در روایت‌های ایرانی با هم تداخل دارند؛ اهمیت مرکزی آن‌ها، بازنمایی الگوهای تغییر و تداوم در خودآگاهی فرهنگی ایرانیان است (1, 2).

است و شیوه تکرار او در ادبیات و فرهنگ، بعد از گذر قرن‌ها، نشان از پایداری بن‌مایه است. یا سیاوش، چهره‌ای است که قربانی پاک‌ی و بی‌گناهی می‌شود و همواره در حافظه جمعی ایرانیان زنده است (2).

اسطوره، به‌مثابه یکی از بنیادی‌ترین ساحت‌های معرفتی و نمادین فرهنگ ایرانی، نقش محوری و چندساحتی در پیدایش و بازتولید هویت فرهنگی این سرزمین داشته است. با نگاهی بینامتنی به تاریخ، ادبیات و آیین‌های اجتماعی ایران، می‌توان ردپای اسطوره‌ها را در تمامی عرصه‌های معنابخش هویتی مشاهده کرد؛ از باورهای دینی و قومیتی تا خلق معنا در مواجهه با بحران و تحولات تاریخی. اسطوره تنها روایت‌هایی درباره خاستگاه آفرینش یا سرگذشت قهرمانان نیست، بلکه ساختار ژرفی است که چارچوب اندیشیدن به خود، دیگری و جهان را می‌سازد (1, 6).

#### اسطوره به‌مثابه ساختار هویتی

هر ملتی برای تثبیت هویت خویش، نیازمند سازوکارهایی برای تعریف خود در نسبت با تاریخ، طبیعت، جامعه و امر غایبی است. در ایران، اسطوره‌ها این نقش را به‌شکلی اساسی ایفا کرده‌اند. روایت‌هایی چون اسطوره کیومرث، نخستین انسان و شاه ایرانی، جم که منشأ نور و آراستگی است، یا حتی اسطوره ضحاک و نبرد دائمی خیر و شر، عناصری فراتر از داستان‌اند؛ آنان ساختی ناخودآگاه در حافظه جمعی می‌آفرینند که ایرانی بودن را نه صرفاً به‌مثابه یک واقعیت زیستی یا جغرافیایی، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای معنایی توجیه و تداعی می‌کند (2).

در این معنا، اسطوره ابزاری برای خلق سنت، حافظه تاریخی و حتی آینده‌نگری است. به‌ویژه در لحظاتی از تاریخ که نیروهای گریز از مرکز، بحران‌های هویتی یا تهدیدهای بیرونی بروز می‌کنند، جامعه ایرانی با بازگشت به اسطوره‌ها «خویشتن» خویش را در قالب قهرمان، فرزندی یا قربانی بازتعریف می‌کند. اسطوره آرش، تجسم مرزگذاری هویتی و مرزبندی با نیروهای تهدیدآفرین است؛

اسطوره‌شناسی در مطالعات ایرانی: کارکرد، انتقال و بازخوانی در مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناختی ایران، اسطوره غالباً همزمان معرف هویت قومی/ملی، ابزار وحدت دینی و حتی استراتژی مقاومت فرهنگی بوده است (2, 6). روایت‌های اسطوره‌ای همواره با زبان نمادین در ادب فارسی، سنت شفاهی و آیین‌های جمعی باقی می‌ماند و، با تغییر شرایط اجتماعی یا ظهور جنبش‌های جدید، مجدداً بازتفسیر می‌شود (1).

نقش اسطوره در انتقال فرهنگی و حافظه جمعی، به‌ویژه از طریق آموزش غیررسمی، مانند داستان‌گویی شبانه، نقل هنری و فرهنگ عامه، محور تأمل انسان‌شناسان جدید است (12). اسطوره‌ها به‌واسطه انتقال شفاهی، آیین‌ها، ضرب‌المثل‌ها و هنرهای بومی، پیوسته بازآفرینی می‌شوند و بدین ترتیب زمینه پایداری فرهنگی و اتصال نسل‌ها را فراهم می‌کنند (6, 11).

با گسترش رسانه‌های جدید و فضای سایبری، اکنون اسطوره‌ها نه فقط در قالب سنت ادبی و شفاهی، بلکه در بازنمایی‌های بصری، سینما، فرهنگ مجازی و حتی کنش‌های گروهی معاصر بازتولید و معناگذاری مجدد می‌شوند (4). این پویایی و جابه‌جایی اسطوره‌ای را می‌توان در بازخوانی مابه‌ازاهای اسطوره‌های کلاسیک در سینمای معاصر ایران، مانند نمادهای رستم‌وار یا زنی مثل تهمینه در فیلم‌نامه‌نویسی اجتماعی، یا کنش‌های اعتراضی و جنبش‌های اجتماعی رصد کرد (7).

#### نقش اسطوره در شکل‌گیری هویت فرهنگی ایرانی

##### اسطوره‌های بنیادین هویت ایرانی

هویت ملی و فرهنگی ایرانیان، بیش از هر چیز بر بستر اسطوره‌هایی همچون رستم، سیاوش، آرش، فریدون، سیمرغ، جم، ضحاک و کیومرث صورت‌بندی شده است. اسطوره همیشه حافظه تاریخی قوم را تقویت کرده، از خلال صعود، سقوط و بازیافت، ایده دوام و تداوم فرهنگ را بازتاب داده است (15). برای مثال، الگویی چون رستم، نشانه قدرت، ایستادگی و وفاداری به وطن

این آیین‌ها فضایی برای مواجهه هم‌زمان با گذشته، حال و آینده می‌آفرینند و اسطوره را به نیرویی اجتماعی و زیسته بدل می‌کنند. بدین ترتیب، اسطوره نه صرفاً یادگاری از گذشته، بلکه سازنده معنای معاصر هویت ایرانی است.

#### اسطوره به مثابه عنصر پیوند قومی و فرهنگی

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ایران، چندگانگی قومی و فرهنگی آن است؛ کرد، بلوچ، ترک، عرب، فارس، لر و... هر یک ممکن است تفاوت‌هایی زبانی، مذهبی یا زیستی داشته باشند، اما اسطوره‌ها به عنوان زبانی مشترک، توانسته‌اند عامل وحدت معنایی در میان این تفاوت‌ها باشند (2). اسطوره آرش برای اقوام مختلف ایرانی، تجسم فداکاری و مرزبندی است؛ اسطوره سیمرغ در آیین‌ها و افسانه‌های چندین قوم کانونی است؛ داستان رستم، اگرچه ریشه در اسطوره‌های سیستان و شرق ایران دارد، اما هویتی پان ایرانی یافته و ضمن بازخوانی‌های محلی، محور مشترک مقاومت و قدرت ملی است (15).

در عین حال، هر قوم نیز نسخه‌های خاص و گاه متفاوتی از اسطوره‌های مادر را ساخته و بازتفسیر کرده است؛ کردها با روایت‌هایی مانند شاه شرف یا سیاه‌چمانه، بارهای تازه‌ای به اسطوره‌های مادر می‌افزایند؛ بلوچ‌ها، زنان و مردان اسطوره‌ای خود را دارند، مانند سمبه، گواتر و دادشاه. این پویایی و چندمرزی بودن اسطوره، باعث شده هویت ایرانی پیوسته تجدید، تثبیت و در نهایت جامعیت یابد (19).

#### اسطوره و مقاومت فرهنگی در برابر بحران

در هر بزنگاه تاریخی، زمانی که جامعه دچار بحران مشروعیت سیاسی، بحران اخلاقی یا حتی خشونت و بی‌سامانی اجتماعی شده است، اسطوره‌ها بدل به سرمایه نمادین مقاومت و امید شده‌اند (3). (4). در اسطوره ضحاک، مردم ایرانی در برابر پادشاهی اهریمنی که آزادی و زیست ایرانیان را نابود می‌کرد، با رهبری کاوه آهنگر و اتحاد توده مردم قدرت می‌یابند و حکومت ظلم را پایان می‌دهند.

رستم، سمبل قدرت پهلوانانه و توان مقاومت؛ سیمرغ، پردازشگر امید اسطوره‌ای برای درمان، رهایی و زایش مجدد (3، 5).

اسطوره و روایت ملیت و ایرانیت

در بطن روایت‌های ملی و تاریخی ایران، همواره اسطوره‌ها نقش فرم‌دهنده داشته‌اند. شکل‌گیری سلسله‌های پادشاهی در اسطوره‌ها، نه فقط توجیه‌گر مشروعیت سیاسی، بلکه عامل پیوستگی درازمدت وجدان تاریخی ایرانیان بوده است. در این نمونه، شاهنامه فردوسی را می‌توان نقطه اوج پیوند بین اسطوره، ملیت و هویت دانست؛ چنان‌که فردوسی با بازخوانی و بازآفرینی اسطوره‌هایی چون فریدون، جمشید، کیخسرو، رستم و حتی ضحاک، فرم نمادینی به مسئله ایرانیت داده است (16).

در واقع، اسطوره‌های شاهنامه، زبان حافظه تاریخی و ابزار مقاومت فرهنگی در برابر امواج سلطه بیگانه، مانند اعراب، مغولان، ترکان و حتی مدرنیته غربی، بوده‌اند. هرگاه هویت ایرانی تهدید یا تضعیف شده، فرهنگ به اسطوره‌ها بازگشته و با تکرار یا بازآفرینی آنان، به بازسازی معنایی هویت پرداخته است (6). چنان‌که در جنبش‌های معاصر، مانند مشروطه، ملی‌شدن نفت و انقلاب ۵۷، نشانه‌های گفتمانی اسطوره‌های پهلوانی و مقاومت دوباره فعال شده است (17).

#### اسطوره و حافظه جمعی

اسطوره‌ها ابزار پایداری حافظه جمعی‌اند. موریس هالباکس بر نقش روایت‌ها و اسطوره‌های مشترک در خلق و بازتولید حافظه جمعی تأکید دارد (18). در فرهنگ ایرانی، مناسبت‌هایی چون نوروز، یلدا، چهارشنبه‌سوری و عاشورا حامل لایه‌های اسطوره‌ای‌اند که نه تنها زمان، بلکه هویت جمعی را در هر بار تکرار مناسک، بازآفرینی می‌کنند. نوروز، بازتابی از اسطوره زایش و تولد دوباره جهان است؛ چهارشنبه‌سوری، یادآور نبرد اسطوره‌ای با تاریکی و شر؛ آیین‌های عاشورا، عمیقاً بر عناصر حماسه و قربانی شدن بی‌گناه، به‌شیوه سیاوش‌وار، استوار است (9، 12).

بنیادین، هم در زبان و هم در تصویرسازی هنری، مانند نگارگری، تئاتر تعزیه و...، عملاً یکی از ستون‌های شکل‌گیری زیبایی‌شناسی و اخلاقیات ایرانی‌اند.

این دوگانگی اسطوره به‌مثابه تاریخ و زبان، همواره به هویت ایرانی معنایی پویا و مقاوم در برابر موج‌های بی‌ریشگی فرهنگی، مانند غربی شدن، شهرنشینی سریع و جهانی شدن، بخشیده است (17).

اسطوره و سازوکار میان‌فرهنگی: هویت ایرانی در بستر جهانی هویت ایرانی هرگز در خلأ شکل نگرفته است؛ گفتمان اسطوره‌ای ایران در تماس با اسطوره‌های تمدن‌های همجوار، مانند هندی، یونانی، سامی، ترک و چین، بارها دچار دگردیسی و تکثر شده است (11). برای مثال، اسطوره سیمرغ هم‌تراز ققنوس یونانی و مرغ بومی ودایی - هندی است؛ آرش و شمشیر زدنش، در بسیاری از روایت‌های دیگر تمدن‌های اوراسیایی معادل دارد.

اما آنچه اسطوره ایرانی را ممتاز می‌کند، توانایی عالی در بومی‌سازی، بازآفرینی و پیوند اسطوره‌های متنوع با ساختار هویتی خاص ایرانی است. این ظرفیت هویتی - میان‌فرهنگی، باعث شده است که ایرانیان هم‌زمان هم ریشه‌دار و هم پذیرای دگردیسی معنادار بمانند؛ اسطوره توانسته است هویت را در برابر «دیگری» مستحکم و هم‌زمان پنج‌بعدی، چندقومیتی و پیوسته بسازد (3).

(15).

#### اسطوره، سیاست و بازتولید ایدئولوژی

اسطوره همیشه خنثی نیست؛ برعکس، در بسیاری از دوره‌های تاریخی ایران، مانند ساسانی، صفوی، پهلوی و حتی پس از انقلاب، حاکمان و جریان‌های اندیشه‌ای با بازخوانی خاص اسطوره‌ها به بازتولید مشروعیت سیاسی یا حتی سرکوب اقلیت‌ها پرداخته‌اند (4, 10). اسطوره اسکندر و ضحاک بارها زبان مشروعیت جنگ یا میل به وحدت ملی بوده است. حتی در سیاست معاصر، نشانه‌ها و نمادهای اسطوره‌ای در پوسته‌های

این روایت در مواجهه با بحران‌های اصل مشروعیت و استبداد سیاسی، به‌کرات توسط جنبش‌های اجتماعی و روشنفکران بازتفسیر شده است (6, 8).

همچنین، اسطوره سیاوش، که بی‌عدالتی و قربانی شدن صداقت و حقیقت را نشان می‌دهد، عمیقاً در ادبیات مقاومت و نوحه‌سرایی ایرانی ریشه دوانده و بارها به‌عنوان استعاره‌ای برای جان‌فشانی بی‌گناهان، مبارزه با بی‌عدالتی و بازنمایی امید به رستاخیز اجتماعی، بازخوانی شده است (20).

#### اسطوره و بازنمایی جنسیت و نابرابری‌ها

اسطوره‌ها صرفاً بازتاب قدرت مردانه یا روایت‌های پدرسالارانه نیستند، بلکه عرصه‌ای برای برساخت و گاه نقد جنسیت و هویت زنانگی نیز فراهم می‌کنند. در اسطوره‌های ایرانی، زن هم می‌تواند در جایگاه موجودی فهمیده و نجات‌دهنده، مانند تهمینه و سیمرغ، و هم در مقام قربانی/اغواگر، مانند سودابه و ماندانا، بازتاب یابد. خواص‌های جنسیت‌محور و فمینیستی نشان داده‌اند که چگونه اسطوره‌های زنانه در ایران، علاوه بر تثبیت برخی الگوهای مسلط، مانند مادری، مراقبت و فداکاری، بستر بالقوه‌ای برای کنشگری زنانه، مقاومت یا بازسازی هویت زن در بستر نوین هستند (7, 8). در روایت تولد زال از رودابه و بازآفرینی رستمی تازه، نقش زنان، چه مادرانه و چه آموزگارانه، مانند سیمرغ، نه صرفاً مکمل، بلکه بنیان‌گذار هویت اسطوره‌ای ایرانی بازتاب داده می‌شود. این حامل دلالت‌های مهمی برای بازخوانی جنسیت و نقش زنان در فرایندهای هویت‌بخشی عمومی دارد (8, 14).

#### اسطوره و تحول ادبی و هنری در بازسازی هویت

ادبیات فارسی، از شعر حماسی تا غزلیات عاشقانه و رباعیات فلسفی، همواره لایه‌هایی اسطوره‌ای در تبیین هویت ایرانیان بر عهده داشته است. حافظ، مولانا، عطار و سعدی از اسطوره‌ها نه فقط به‌عنوان مواد خام روایت، بلکه برای آفریدن زبانی فراتر از زمان، مکان و وضعیت معاصر بهره می‌گیرند (5, 16). اسطوره‌های

اعتراضی، سرودهای ملی و شعارهای جنبش‌های اجتماعی نقش زبانی و هویتی مهمی بازی می‌کنند.

به نوعی می‌توان گفت اسطوره آینه‌ای است که هم می‌تواند هویت را تثبیت و مستحکم کند و هم بالقوه به منبع نقد، مبارزه با سلطه و تغییر بدل شود، بسته به اینکه چه کسی روایتگر آن باشد و در چه بستر تاریخی بازخوانی شود (4, 13).

#### اسطوره و هویت معاصر؛ چالش‌ها و چشم‌اندازها

در دنیای مدرن و پسامدرن، اسطوره همچنان کارکردهای هویتی خود را حفظ و بازتعریف کرده است. با گسترش رسانه‌ها، سینما و ادبیات نوین، بازآفرینی اسطوره‌های رستم، سهراب، سیمرغ و زنان اسطوره‌ای، ابزار مقاومت در برابر هویت‌زدایی و دغدغه‌های جهانی‌شدن بوده است (19). فیلم‌های اجتماعی، ادبیات زنان و حتی هنر دیجیتال، پیوسته عناصر اسطوره‌ای را به‌عنوان ابزار هویت‌یابی فردی و جمعی احیا و بازسازی می‌کنند.

اسطوره با زبان پیچیده نمادین و چندلایه، امکانی برای مقاومت فرهنگی، تجدید امید و عبور جمعی از بحران فراهم می‌کند؛ حتی در تجربه‌های زیسته زنان، اقلیت‌ها و نسل‌های جوان، روایت‌های اسطوره‌ای مایه‌ای برای بازتعریف «من» و «ما» ایجاد می‌نماید (7, 8).

#### تحلیل موردی: اسطوره‌های رستم و سیمرغ

##### رستم، نماد هویت و پهلوانی

رستم در شاهنامه فردوسی نه فقط پهلوانی بی‌بدیل، بلکه نماد «من جمعی» ایرانی است؛ کسی که در مواجهه با بحران‌های بیرونی و درونی، هم‌زمان نماد توانمندی و محدودیت انسانی می‌شود. رابطه رستم و سیمرغ، تصویری از هم‌پیوندی طبیعت و انسان، خرد و قدرت و بازیابی امید است. سیمرغ، مرغ اسطوره‌ای حامی، همواره نقشی دوگانه میان مرز «دیو و دل» دارد (11). بازتولید اسطوره رستم و سیمرغ در شعر معاصر، همچون اخوان ثالث و سهراب

سپهری، و حتی سینما، آشکارا گفتمان مقاومتی، بازسازی امید و جست‌وجوی رهایی ملی را القا می‌کند (6).

#### اسطوره در آیین‌ها و سنت‌های فرهنگی

##### تأثیر اسطوره‌ها بر آیین‌های ایرانی

بخشی از قدرت نمادین اسطوره در ایران، از حضور مکرر آن در آیین‌های ملی و مردمی سرچشمه می‌گیرد. آیین‌هایی مثل نوروز، یلدا و سده، بازمانده اسطوره کشمکش روشنایی و تاریکی‌اند. این آیین‌ها در هر دوره بحرانی، حیاتی تازه می‌یابند و پاسخی فرهنگی به بحران‌های تاریخی می‌شوند (11). بخش عمده‌ای از ارزش‌های اخلاقی همچون وفاداری، صداقت و نوع‌دوستی از همین رهگذر به نسل‌های مختلف منتقل شده‌اند.

##### کارکردها و فواید جمعی اسطوره

##### نقش اسطوره در انسجام اجتماعی

اسطوره نقشی چندجانبه در انسجام جمعی ایفا می‌کند؛ نخست، لنگری است برای انتقال جهان‌بینی مشترک؛ دوم، بستری است برای مقابله با فشار روانی و بحران جمعی؛ و سوم، ظرفیتی بی‌بدیل برای ایجاد همدلی و بازسازی امید. در دوره‌هایی که جامعه ایرانی با تهدید مواجه بوده، نظیر حملات خارجی، بحران هویت یا فروپاشی اجتماعی، ارجاع به اسطوره‌های پهلوانی تسکین‌بخش و الهام‌آفرین شده است (4, 6).

##### تأثیر اسطوره‌ها بر ادبیات و فرهنگ عامه

##### بازتاب اسطوره‌ها در شعر و نثر فارسی

ادبیات ایران از دیرباز بستری برای انتقال و بازآفرینی اسطوره بوده است. شاهنامه، بزرگ‌ترین خزانه اسطوره‌ای فارسی، نه تنها بن‌مایه‌های هویتی، اخلاقی و حماسی را به نسل‌ها منتقل کرده، بلکه با عمق نمادین خود الگویی برای نویسندگان و شاعران معاصر فراهم آورده است (5). پس از شاهنامه، در ادبیات غنایی، مانند نظامی، عطار، مولوی و حافظ، اسطوره عمدتاً به خدمت بیان جهان‌بینی عرفانی و دغدغه هویت فردی و جمعی درآمده است.

ورود اسطوره به شعر معاصر، همچون شعر نیما، فروغ فرخزاد و احمد شاملو، گواه تحرک و ظرفیت انتقادی اسطوره در مواجهه با بحران‌های جدید هویتی و اجتماعی است (6، 10).

### اسطوره در فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی

فراتر از ادبیات مکتوب، اسطوره‌ها در روایت‌های شفاهی اقوام ایرانی، نقالی‌ها، افسانه‌های کودکان، ضرب‌المثل‌ها و باورهای آیینی زنده مانده‌اند. برای مثال، سیمرغ و اژدها نمادهایی‌اند که پیوسته در قصه‌ها، آیین‌ها و بازی‌های کودکان تکرار می‌شوند و به نسل جدید احساس پیوند با گذشته و هویت جمعی می‌دهند (2). این استمرار فرهنگی خود نوعی مقاومت در برابر فراموشی و تلاشی برای حفظ ریشه‌های هویتی است.

### بازخوانی معاصر و چالش‌های اسطوره

#### اسطوره و مدرنیته: امکان یا بحران؟

با ورود ایران به دوران مدرن و مواجهه با تحولات اجتماعی، سیاسی و فکری، کارکرد اسطوره دستخوش چالش‌ها و بازتعریف‌های جدی شد. از یک سو، برخی روشنفکران عصر مشروطه اسطوره را مزاحم عقل‌گرایی و مانعی در مسیر پیشرفت تلقی کردند (17). از سوی دیگر، بسیاری از شاعران و اندیشمندان معاصر اسطوره را ابزاری برای مقاومت فرهنگی، بازخوانی سنت و حتی نیل به بازتعریف ملیت و هویت می‌دانند (9). تنش میان سنت و مدرنیته، اسطوره را به بستری برای طرح پرسش‌های جدید درباره قدرت، جنسیت، مشروعیت و عدالت بدل کرده است.

### اسطوره و نقد جنسیتی

در گذشته، تفسیرهای مسلط از اسطوره عمدتاً مذکر‌محور بوده و نقش زنان یا به حاشیه رفته یا به الگوهای منفعلانه تنزل یافته است (14). مطالعات جنسیت‌محور معاصر نشان داده‌اند که اسطوره‌های ایرانی ظرفیت بازخوانی انتقادی برای جنسیت را نیز دارند؛ برای مثال، چهره‌هایی چون ته‌مین، مادر سهراب، و فرنگیس، مادر سیاوش، در شاهنامه سرمشق توانمندی، خردمندی و انتخاب

اخلاقی زنان شده‌اند (7، 8). پژوهش‌های تازه‌تر از اسطوره‌های زنانه برای بازتعریف نقش زن در هویت ملی بهره می‌برند و حتی اسطوره‌هایی چون «آناهیتا» بازنمایی پویایی از جنسیت و تقدس زن در فرهنگ ایرانی ارائه می‌دهند.

### نقش اسطوره در انسجام و بازسازی هویت معاصر

#### اسطوره به‌مثابه سرمایه فرهنگی مقاومتی

در عصر حاضر، ایرانیان درگیر بحران‌های هویت، فشارهای جهانی‌سازی، زیست فرهنگی در فضای مجازی و مسئله چندپارگی فرهنگی‌اند. اسطوره، با کارکرد میان‌کنشی و نمادین خود، مرجعی برای انسجام و معنابخشی مجدد به زیست جمعی شده است (4، 9). از روایت اسطوره‌های ضدستم تا تکرار نمادین آیین‌ها و بازآفرینی حماسی در ادبیات و رسانه‌های جدید، اسطوره‌ها همچنان رمزگشای بحران و سرمایه‌ای برای بازسازی امید در فرهنگ معاصر ایران محسوب می‌شوند (6).

#### کارکردهای جدید اسطوره در چالش‌های اجتماعی و فرهنگی

امروزه اسطوره‌ها به‌صورت تمثیلی و انتقادی در هنرهای تجسمی، سینما، ادبیات داستانی و حتی فضای مجازی بازآفرینی می‌شوند. بازنمایی‌هایی از سیاوش و آرش در دوران اعتراض‌های اجتماعی یا بهره‌گیری از سیمای سیمرغ و رستم در بازاریابی فرهنگی، نمونه‌هایی از حیاتی تازه اسطوره در ساخت سیاست و هویت معاصر است. همچنین در پژوهش‌های جامعه‌شناختی جدید، اسطوره ابزار تحلیل واکنش جامعه ایرانی نسبت به رخداد‌های بحران‌زا، نظیر بزنگاه‌های سیاسی و حوادث طبیعی، محسوب می‌شود (10).

#### نتیجه‌گیری

اسطوره‌ها نقش کلیدی در استواری، بازسازی و تداوم هویت ایرانی ایفا کرده‌اند؛ هم در امتداد سنت و هم در مواجهه با مدرنیته و بحران‌های معاصر. مقاله حاضر نشان می‌دهد که اسطوره، فراتر از روایت‌هایی سرگرم‌کننده، سرمایه‌ای گفتمانی و ابزاری برای

در ایران، اسطوره‌شناسی امروزه نیازمند بازخوانی‌های جنسیت‌محور، پسااستعماری و مطالعات اقلیت‌هاست تا فراتر از چارچوب‌های کلاسیک، به کشف ظرفیت‌های رهایی‌بخش یا سلطه‌ساز اسطوره‌ها در زیست فرهنگی امروز بپردازد.

در نهایت، اسطوره قلب تپنده هویت فرهنگی و جمعی ایرانیان است: واسطه‌ای برای انتقال ارزش‌ها، سامان‌دهی امر اجتماعی، مدیریت بحران و مقاومت، زبان نقد و دگرگونی، و ابزار اتصال گذشته، حال و آینده. اسطوره با قدرت روایت‌گری منحصربه‌فردش، پیوسته هویت ایرانی را در بزنگاه‌های تاریخی حفاظت و بازآفرینی کرده و، به واسطه ظرفیت‌های چندلایه‌اش، همزمان امکان نقد سلطه، برابری‌طلبی و بازاندیشی هویت، قومیت و جنسیت را نیز فراهم آورده است.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

### EXTENDED ABSTRACT

Myth has always been one of the most enduring symbolic foundations through which societies interpret existence, organize collective memory, and construct cultural identity. In Iranian civilization, myths are not merely remnants of premodern imagination or literary ornamentation; rather, they function as deep narrative structures through which Iranian society has understood its origin, continuity, crisis, resistance, and moral order. The present study examines the reflection of myths in the formation of Iranian cultural and social identity from the *Shahnameh* to the contemporary era, emphasizing that myth operates simultaneously as memory,

مقاومت، بازآفرینی هویت و مرجعیت اخلاقی و اجتماعی است. بازتاب اسطوره در ادبیات، آیین‌ها، فرهنگ عامه و حتی رسانه‌های معاصر به تقویت حس هم‌دلی، امید و پویایی هویت ایرانی کمک کرده است. چالش اصلی امروز، بازخوانی انتقادی و روزآمد اسطوره‌ها به منظور بهره‌گیری از ظرفیت‌های هویتی و اجتماعی آن‌هاست تا جامعه ایرانی بتواند در برابر بحران‌های هویت و تهاجم فرهنگی جهانی مقاومت کند و هویت پویای خود را حفظ نماید. در نتیجه، می‌توان گفت اسطوره‌شناسی امروزه حوزه‌ای فرابخشی است: هم مطالعات ادبی، زبان‌شناسی، روانکاوی، جامعه‌شناسی، فمینیسم، نقد پسااستعماری و فلسفه تاریخ در قرائت ماهیت و کارکرد اسطوره دخالت دارند، و هم خود اسطوره در هر عرصه با کارکرد جدید و ظرفیت انتقادی و تبیینی ظاهر می‌شود. اسطوره دیگر نه فقط روایت دوران گذشته، بلکه زبان حال، منبع مقاومت/همسازی فرهنگی، حامل کدهای هویتی از فرد تا جمع و عرصه گفتمان‌های معاصر، مانند قدرت، جنسیت، هویت، بحران، مدرنیته و سنت، است.

discourse, symbolic capital, and a mechanism of cultural reproduction. Iranian myths, especially those centered on heroic figures such as Rostam, Siavash, Arash, Fereydun, Zahhak, Jamshid, Kayumars, and the Simurgh, have played a constitutive role in shaping ideas of courage, justice, sacrifice, sovereignty, national belonging, and collective endurance. From a theoretical perspective, myth can be understood as a meaning-making system that transforms historical anxieties, existential fears, and social aspirations into symbolic narratives capable of being repeated, reinterpreted, and transmitted across generations (1, 3). In the Iranian context, this function is closely tied to cultural memory,

because myths have preserved collective experiences and transformed them into durable forms of identity that continue to inform social imagination (12, 18). Therefore, the study approaches myth not as a fictional residue of the past, but as a living cultural language through which Iranians have repeatedly negotiated the relationship between tradition and transformation, continuity and rupture, and local identity and global change (2, 9).

The theoretical framework of the study is based on interdisciplinary mythological, sociological, literary, and cultural approaches. Classical theories of myth emphasize its role in explaining origins, sacred events, and archetypal human experiences, while modern approaches view myth as a semiotic, ideological, and cultural system embedded in social institutions, political discourse, literature, ritual, and collective memory (1, 4). From this standpoint, myth is distinct from legend, folktale, and ordinary narrative because it carries a symbolic and collective function that exceeds entertainment or local storytelling. Myth creates models of action, legitimizes values, and provides interpretive codes for understanding crisis, suffering, justice, power, gender, and social order. Campbell's concept of the heroic journey is particularly useful for understanding Iranian heroic myths, because many Iranian narratives represent the hero as a figure who crosses danger, exile, injustice, and death in order to restore meaning or defend the

collective body (3). At the same time, Barthes's semiotic account of myth helps explain how myth naturalizes values and political meanings, turning historically produced ideas into seemingly self-evident truths (4). This is especially important in Iranian cultural history, where myths have served both as tools of cohesion and as instruments of critique. They may strengthen social order by presenting ideal kingship, heroic masculinity, ethical sacrifice, and communal loyalty, but they may also challenge domination by dramatizing rebellion against tyranny, as in the mythic opposition between Zahhak and Kaveh. Thus, Iranian myth must be read as a dynamic symbolic field that produces both continuity and contestation (6, 10).

The study shows that the *Shahnameh* occupies a central position in the crystallization of Iranian mythic identity. Ferdowsi's epic is not simply a literary monument; it is a cultural archive in which pre-Islamic myth, heroic memory, political imagination, and ethical reflection are integrated into a coherent narrative of Iranian existence. The figures of Rostam, Siavash, Fereyduun, Zahhak, Kay Khosrow, Jamshid, Zal, and the Simurgh embody different dimensions of Iranian identity: heroic resistance, tragic innocence, righteous rebellion, fallen sovereignty, wisdom, healing, and rebirth. Rostam functions as a symbol of collective strength and patriotic endurance, while Siavash represents innocence, sacrifice, and the moral trauma of unjust power. The

Simurgh, as a figure of knowledge, protection, and renewal, connects the human world to a higher symbolic order and demonstrates the link between nature, wisdom, and cultural survival. In this regard, the *Shahnameh* gives narrative form to the idea of Iran not merely as territory, but as a moral and cultural horizon sustained through memory, language, and symbolic continuity (5, 16). The repetition and reinterpretation of these mythic figures in Persian poetry, oral traditions, visual arts, theater, cinema, and political discourse indicate that Iranian myths have remained active beyond their original literary context. They have repeatedly appeared in moments of foreign invasion, political instability, social crisis, and identity anxiety, functioning as resources for symbolic resistance and cultural reconstruction (6, 17). Consequently, the *Shahnameh* may be understood as a bridge between myth and nationhood, because it translates dispersed mythic materials into a shared cultural grammar through which generations of Iranians have imagined themselves as members of a historical and moral community.

Another major finding of the study concerns the role of myth in rituals, popular culture, and collective memory. Iranian myths have never been confined to written literature; they have also lived in festivals, mourning practices, oral storytelling, children's games, proverbs, local traditions, religious performances, and everyday symbolic practices. Rituals such as Nowruz, Yalda, Sadeh, Chaharshanbe Suri,

and mourning traditions contain mythic layers related to renewal, light and darkness, death and rebirth, purification, sacrifice, and collective endurance. These rituals allow society to reactivate mythic time and transform abstract cultural memory into embodied communal experience (11, 12). In this sense, myth is not only remembered; it is performed. Through ritual repetition, Iranian society renews its relationship with the past and creates a sense of continuity between generations. Myths also function as tools of ethnic and cultural linkage in a society marked by linguistic, regional, religious, and ethnic diversity. While different Iranian groups may preserve distinctive local variants of myths, figures such as Arash, Rostam, the Simurgh, and Zahhak provide shared symbolic references that help produce a broader sense of Iranian belonging (2, 15). This does not mean that myth erases diversity; rather, it creates a flexible symbolic field in which diversity can be integrated into a larger cultural imagination. Therefore, myth contributes to social cohesion not by imposing uniformity, but by offering recurring symbolic forms that different communities can reinterpret within their own local and historical contexts (9).

The article also emphasizes the contemporary rereading of myth, particularly through gender-oriented, feminist, postcolonial, and political interpretations. Traditional readings of Iranian mythology have often privileged male heroes, kings, warriors, and paternal genealogies; however, contemporary scholarship has

drawn attention to the agency, complexity, and symbolic importance of women in Iranian myths. Figures such as Tahmineh, Rudabeh, Farangis, Sudabeh, Mandana, and Anahita reveal that women in myth are not merely passive or marginal characters, but can be interpreted as bearers of wisdom, desire, ethical decision-making, lineage, fertility, resistance, and cultural continuity (7, 8). Feminist rereadings therefore expose both the patriarchal structures embedded in myth and the emancipatory possibilities that can be recovered from mythic narratives (14, 19). In addition, postcolonial and ideological approaches show that myth can be mobilized either to reproduce domination or to resist it. Myths may naturalize authority, nationalism, gender hierarchy, or ethnic boundaries, but they may also become instruments for critique, especially when reinterpreted by marginalized groups, women, intellectuals, artists, and social movements (4, 13). In contemporary Iran, mythic images have appeared in poetry, cinema, protest culture, visual arts, digital media, and political discourse as symbolic tools for articulating injustice, hope, resistance, and collective self-recognition (6, 10). This demonstrates that myth is not a static inheritance, but a living discourse whose meanings change according to historical conditions and interpretive communities. In conclusion, the study demonstrates that myths have played a decisive role in the formation, preservation, and reconstruction of Iranian cultural and social identity from

classical literature to the contemporary era. Iranian myths have served as symbolic frameworks for understanding origin, crisis, justice, sacrifice, resistance, gender, memory, and collective belonging. Their importance lies not only in their antiquity, but in their continuing capacity to generate meaning under new social and historical conditions. From the *Shahnameh* to modern literature, from ritual practices to visual and digital culture, and from national memory to feminist and critical rereadings, myth remains a central language through which Iranian society interprets itself. The persistence of myth in Iranian identity indicates that cultural continuity is not produced by simple repetition of the past, but by the active reinterpretation of inherited narratives in response to present challenges. Thus, myth continues to function as a discursive resource for social cohesion, cultural resistance, ethical reflection, and the ongoing redefinition of Iranian identity in the tension between tradition and modernity.

## References

1. Doty WG. *Myth: A Handbook* 2000.
2. Baqeri A. *Myth and Collective Iranian Identity*. Tehran: Nashr-e Markaz; 2019.
3. Campbell J. *The Hero with a Thousand Faces* 2008.
4. Barthes R. *Mythologies* 2009.
5. Shafiei Kadkani MR. *Morning Call to Prayer: A Discussion on Myth and Persian Poetry* 2014.
6. Razazadeh Y. *The Present of Myths: A Modern Re-Reading of Iranian Myths* 2021.
7. Motahari-Far T. *Gender-Oriented Re-Reading of Iranian Myths* 2022.
8. Afary J. *Feminist Mythology in Modern Iran* 2022.
9. Yeganeh N. *Myth and Collective Memory in Iran* 2020.

10. Shams A. Political Mythology in Contemporary Iran 2021.
11. Beeman WO. Iranian Performance Traditions 2011.
12. Assmann J. Cultural Memory and Early Civilization 2011.
13. Spivak GC. A Critique of Postcolonial Reason 1999.
14. Showalter E. The Female Malady 1985.
15. Nazari M. Ethnic Myths and National Identity in Iran 2021.
16. Davis D. Pantheon and Politics in the Shahnameh 2007.
17. Yeganeh N. Myth, Memory, and Modern Identity in Iranian Society 2019.
18. Halbwachs M. On Collective Memory 1992.
19. Motahari-Far T. Women, Myths, and Feminist Re-Reading in Contemporary Iran 2023.
20. Aghaie KS. The Martyrs of Karbala: Shi'i Symbols and Rituals in Modern Iran 2004.